اقتصاد ایران
تصویب افزایش تعرفه موبایل ۱۲

بورس
رشد بانک‌های خصوصی ۱۳

بازار
ناسیونالیسم از نوع روسی ۱۴

بازار
بازاری در قلب اتحادیه اروپا ۱۴

دموکراسی حقوق بشر و توسعه

فرشاد مومنی

اوایل زمستان سال ۱۳۸۴ طی سفری، در سمینار دموکراسی، حقوق بشر و توسعه که در کشور هند برگزار شده بود شرکت کردم. مضمون مطلبی که در آنجا ارائه کردم درباره روند فزاینده همگرایی آموزه‌های اخلاقی با آموزه‌های اقتصاد توسعه طی نیم قرن گذشته بود و محور بحث‌ها هم نسبت این تحولات نظری با حقوق بشر بود. اما از آن زمان تا امروز ذهن من همچنان نسبت به روح مطلبی که در آن سمینار ارائه کردم حساس مانده و همچنان از آن زاویه تلاش کرده‌ام که مطالعاتم را در زمینه حقوق بشر و نسبت آن با عملکرد اقتصادی و توسعه ملی تداوم بخشم و در هر سطحی که این کار جلوتر می‌رود، احساس می‌کنم که به دلایل گوناگونی نیاز است در این زمینه بیشتر مطالعه و بحث کنیم. تصور من این است که راه نجات کشور از عمده ناهنجاری‌ها در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی بازگشت به مضمون پیام‌های ناشی از روند فزاینده همگرایی بین اخلاق و توسعه و نیز توجه ویژه به ملاحظات مربوط به حقوق بشر است.

با اینکه شعارهای مربوط به حقوق بشر سابقه‌ای طولانی دارد و به طور مشخص و نهادمند در فرانسه و آمریکا کارهای برجسته‌ای در این زمینه شده (به خصوص در قرن‌های ۱۸ و ۱۹) اما برای اولین بار در مقیاس جهانی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ منشوری به تصویب رساند که امروز مبنای حرکت جهانی تحت عنوان حقوق بشر است. این منشور در مجموع ۳۰ ماده دارد که در این ۳۰ ماده بر یک سلسله اصول که همگی ذیل عنوان کلی حقوق به رسمیت شناخته شده بشری قابل جمع بندی است تاکید می‌کند. در عین حال که از مجموعه این ۳۰ اصل حداقل پنج اصل را می‌توان برشمرد که مستقیماً به مسائل اقتصادی مربوط است ولی با توجه به این واقعیت که تفکیک‌هایی از این قبیل که در مورد شئون هویت جمعی و زندگی اجتماعی انسان انجام می‌دهیم جنبه قراردادی دارد، می‌توان گفت در کنار این پنج اصل که عبارتند از اصول ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر که مستقیماً جنبه اقتصادی دارد، تمام حقوق دیگر که شامل جنبه‌های سیاسی، اجتماعی است و در این اعلامیه برشمرده شده هر کدام به نحوی بر عملکرد اقتصادی تاثیر دارند.

آنچه که من تحت عنوان همگرایی رهنمودهای اخلاقی و دستاوردهای علمی در حوزه اقتصاد توسعه مطرح کردم در واقع ناظر بر توجه به این واقعیت است که به رسمیت شناختن نیازهای اساسی و حقوق فطری انسان‌ها و نگرش نفس الامری به حقوق انسان‌ها ناظر بر این مطلب است که وقتی به تاریخ تحول نظریه‌های اقتصاد توسعه نگاه می‌کنید، می‌بینید که تقریباً راجع به تک‌تک این حقوق در گام‌های اولیه موضع گیری منفی وجود داشته، این موضع گیری منفی در عمل موجب ظهور هزینه‌های بسیار سنگینی شده و در راستای ریشه‌یابی دلایل آن، هزینه‌های سنگین و راهکارهای مهار آن و حرکت به سمت جلو نتیجه گیری‌هایی شده که عموماً وجاهت علمی به توصیه‌های اخلاقی بخشیده. یعنی برای مثال توزیع عادلانه درآمدها و ثروت‌ها را در نظر بگیرید، در گام‌های اولیه نظریه پردازان توسعه اغلب می‌گفتند هر نوع سمت گیری معطوف به ایجاد تعادل و توازن در توزیع درآمدها و ثروت‌ها، به شکل‌های گوناگون مضمون ضدتوسعه‌ای داشته است. منطق‌های گوناگونی هم برای این مسئله ذکر می‌شده و هر کدام از نظریه پردازان برحسب نوع نگرشی که داشته‌اند تلاش کرده بودند که دولت‌ها را از دخالت علایق اخلاق گرایانه در تخصیص منابع و سمت گیری‌های اقتصادی برحذر دارند. به این ترتیب به لحاظ تاریخی می‌توان گفت اندیشه توسعه از جایی شروع کرده که مغایرت تام بین توصیه‌های اخلاقی و عملکرد اقتصادی می‌دیده و امروز شرایطی را تجربه می‌کنیم که در کادر آموزه‌های توسعه پایدار مسئله عدالت اجتماعی به عنوان یک متغیر تعیین کننده عملکرد اقتصادی محسوب می‌شود. ژرف کاوی‌هایی که در امر توسعه به عمل آمده نشان می‌دهد با تکیه به تجربیات نسبتاً پرهزینه و با یک حرکت مستمر به تدریج توصیه‌های جدید عموماً در جهت عکس آموزه‌های اولیه حرکت می‌کنند. یعنی اکنون حتی وقتی بحث از رقابت و ایجاد فضای رقابتی می‌شود تأملات جدید معطوف به این است که رقابت به شرطی معنی‌دار است که رقبا همگن باشند به اضافه اینکه این همگنی با توجه به تحولاتی که در امور اجتماعی و نگرش به مسائل اجتماعی پدید آمد، شاخه‌های متعددی را دربرگیرد و امروزه برای معنی‌دار شدن رقابت، توزیع عادلانه ثروت به تنهایی کافی تلقی نشده و گفته می‌شود همراه توزیع عادلانه ثروت باید توزیع عادلانه قدرت را هم داشته باشیم و در غیر این صورت رقابت اقتصادی معنا نداشته و کارکردهای مورد انتظار را دربر نخواهد داشت. امروزه در ادبیات جدید توسعه مفاهیمی را می‌بینیم که در گذشته دیده نمی‌شد مثل رقابت بی‌رحم، رقابت بیش از حد، رقابت خسارت‌بار که تحت هر کدام از این عناوین مطالبی بیان می‌شود برخلاف تصوراتی که قبلاً وجود داشت مثلاً اینکه رقابت در هر شرایطی اثرات مثبت به دنبال دارد. اکنون گفته می‌شود اگر شرط عادلانه بودن در رقابت رعایت نشود در مقیاس ملی می‌تواند منشاء خسارت‌های جبران ناپذیر باشد. این فرآیند تحولی است که اتفاق افتاده که البته با هزینه‌های بسیار سنگینی هم همراه بوده است. برای مثال مطالعاتی که در حوزه توسعه پایدار شده حکایت از این دارد که برای جبران اشتباهات فاحشی که در عرصه تخریب محیط زیست در کشورهای صنعتی اتفاق افتاده سقف هزینه‌ای که کشورهای صنعتی بابت جبران خسارت‌های ناشی از بحران محیط زیست می‌پردازند سالانه ۳ تا ۴/۵ درصد تولید ناخالص ملی آنهاست. جالب اینکه اعمال نکردن ملاحظات اخلاقی در حوزه محیط زیست چنین هزینه‌ای را به بار آورده ولی مطالعاتی که در مورد اعمال نکردن ملاحظات اخلاقی در سلوک و رفتار انسان‌ها وجود دارد ارقام تکان دهنده‌تری دارد. یکی از آخرین مطالعاتی که توسط بانک جهانی صورت گرفته محاسبه بهای اقتصادی خشونت‌های ناشی از نادیده گرفتن حقوق انسانی در کشورهای در حال توسعه است که برای این کشورها هزینه‌هایی به مراتب سنگین‌تر از آنچه محیط زیست در کشورهای صنعتی ایجاد کرده به همراه داشته است. مثلاً در آمریکای لاتین مشاهده شده کشورهای این منطقه طی نیم قرن گذشته سالانه معادل ۷ درصد تولید ناخالص ملی خود را بابت جبران خسارت‌های اقتصادی ناشی از خشونت‌های سیاسی- اجتماعی می‌پردازند. شبیه این مطالعه برای کشورهای جنوب آفریقا هم نشان می‌دهد در این منطقه سالانه معادل ۶درصد تولید ناخالص داخلی فقط هزینه اقتصادی ناشی از بروز خشونت در میان مردم است، به واسطه اینکه حقوق اولیه انسان‌ها نادیده گرفته می‌شود. بنابراین با همان منطقی که کشورهای صنعتی تحت شرایطی ناگزیر شده‌اند به این واقعیت اذعان کنند که نادیده گرفتن ملاحظات زیست محیطی می‌تواند اصل امکان استمرار حیات را در مقیاس کره زمین مورد تهدید قرار دهد با همین منطق می‌توان در مورد کشورهای در حال توسعه و منزلتی که حقوق بشر برای تداوم حیات و تمامیت ارضی آنها دارد اشاره کرد.

در واقع وقتی دقیق‌تر به این مسئله نگاه می‌کنیم ملاحظه می‌شود که ادله دائماً رو به افزایش هم از جنبه سلبی و هم از جنبه ایجابی پیدا می‌شود که به نوعی نشان می‌دهند اگر ما به تدریج به این سطح از بلوغ فکری دست پیدا نکنیم که حقوق اولیه انسان‌ها را رعایت کنیم تهدیدهایی که نظام ملی از این ناحیه متوجه می‌شود، می‌تواند تهدیدهای بسیار نگران کننده‌ای باشد.

نکته دیگری که خیلی جالب است این که بحث‌هایی که در زمینه دینی در این باره صورت می‌گیرد، رابطه‌ای بین حق و عدل برقرار می‌کند و از همین جا است که آموزه‌های دینی به اعتبار رابطه‌ای که بین حق و عدل قائل می‌شوند با تلقی‌های مطلق انگارانه و مساوات‌جویانه در امر عدالت اجتماعی مرزبندی می‌کنند.

نکته بسیار جالب که از منظر دینی در مورد اعتبار رابطه‌ای که بین حق و عدل و نوع نگرشی که درباره عدالت وجود دارد گفته می‌شود این است که پیوند و رابطه وثیقی میان عدالت و آزادی وجود دارد. وقتی جوانب مختلف این مسئله را از منظر دینی ملاحظه می‌کنیم به روشنی دیده می‌شود که بین حق و عدل و بین عدل و آزادی و بین هر دو اینها با مشارکت عمومی و بین هر سه با عملکرد اقتصادی یک رابطه ارگانیک برقرار می‌شود.

یکی از جذاب‌ترین بحث‌ها را در این زمینه شهید مطهری انجام داده و ایشان جمله‌ای دارند که مضمون آن این است: «عدالت یک مفهوم جامع و گسترده‌ای است که ناظر بر اعطای حقوق انسانی انسان‌ها به آنها است و در میان این حقوق انسانی آزادی از مهمترین این حقوق است و بدون آزادی امکان تحقق عدالت وجود ندارد و این در حالی است که در اکثریت قاطع تجربه‌های مشاهده شده آنجایی که آزادی‌های مشروع و قانونی محدود می‌شود، معمولاً توجیه آن ابراز نگرانی سرکوب کنندگان از فرسایش و زوال فضیلت‌هاست.»

ایشان اضافه می‌کنند: «شواهد تاریخی اسلام و جوامع غیراسلامی مشترکاً یک چیز را نشان دادند که در فضای استبداد و سرکوب اتفاقاً فضیلت‌ها بزرگ‌ترین قربانی هستند.» به همین دلیل ایشان ادعا می‌کنند که «اگر ما بخواهیم فضیلت‌ها رشد پیدا کنند ناگزیر هستیم که حقوق انسان‌ها را که حقوق فطری محسوب می‌شوند رعایت کنیم و بنابراین فضیلت‌ها رشد می‌کنند و به تعبیر جان رالز عدالت هم عالی‌ترین فضیلتی است که باید توسط نهادهای اجتماعی محقق شود که این اتفاق فقط در یک بستر آزاد و امن امکان‌پذیر است.»

یکی از تعابیر دیگری که شهید مطهری در کتاب پیرامون انقلاب اسلامی به کار می‌برد این است که «از آنجا که ماهیت این انقلاب ماهیت عدالت‌خواهانه بود، وظیفه مهم همه این است که به آزادی‌ها به معنی واقعی کلمه احترام بگذاریم.»

ایشان می‌گوید: «هر کس باید فکر و بیان و قلمش در این کشور آزاد باشد و تنها در این صورت است که انقلاب اسلامی راه صحیح پیروزی را خواهد پیمود.»

تعابیری که رالز در کتاب تئوری عدالت به کار برده است شباهت زیادی با تعابیر شهید مطهری درباره رابطه آزادی و عدالت دارد. اگر به هر دلیل در گذشته تردیدهایی در این زمینه وجود داشته تحولاتی که طی ربع قرن گذشته در عرصه علوم و تکنولوژی پدیدار شده تقریباً با بیان و منطق علمی، رابطه بین حقوق بشر، دموکراسی و عملکرد اقتصادی را یک رابطه بسیار مستحکم و وثیق نشان می‌دهد و به تحولات زیادی هم در جهان منجر شده است. مثلاً آمارتیا سن در کتاب توسعه به مثابه آزادی خود به اعتبار همین تحولات تصریح می‌کند که امروز حقوق بشر بخش مهمی از ادبیات توسعه را تشکیل می‌دهد و امروز نمی‌توان برای توسعه ملی برنامه راهگشایی ارائه داد مگر اینکه نسبت سمت گیری‌های خود را با ملاحظات حقوق بشر رعایت کنیم. به اعتبار تحولات چشمگیر و معناداری که در تکنولوژی انفورماتیک و مایکروالکترونیک پدیدار شده برای نخستین بار در تاریخ بشر شاهد یک دگرگونی بنیادی در عرصه تکنولوژی هستیم. این دگرگونی عبارت از این است که تا قبل از مرتبط شدن تکنولوژی انفورماتیک با عملکرد اقتصادی تکنولوژی‌هایی که در طول تاریخ بشر به وجود می‌آمدند عمدتاً نقش جایگزینی یا تقویت توانایی‌های فیزیکی انسان را ایفا می‌کردند و بیشتر کمک کار بازوی انسان بودند اما تکنولوژی انفورماتیک به مغز انسان کمک می‌رساند و توانایی‌های مغزی انسان را به طرز حیرت انگیزی افزایش می‌دهد. این مسئله دانش اقتصاد را در معرض یک انقلاب بنیادی قرار داده و آن هم عبارت از این است که بازدهی نسبت به مقیاس در شرایطی که عنصر دانایی به صورت فزاینده وارد تابع تولید می‌شود خصلت صعودی پیدا می‌کند. از اینجا است که ملاحظه می‌شود نگرش‌های سنتی که در اقتصاد وجود داشته و در چارچوب همان‌ها به انسان به عنوان یکی از عوامل تولید در کنار کار و سرمایه نگاه می‌شد، جای خود را به نگرشی داده که برای انسان یک جایگاه استثنایی و ویژه در فرآیند خلق ارزش افزوده جدید در نظر گرفته است. مثلاً درگزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۸ که توسط بانک جهانی منتشر شد و برای اولین بار سطح توسعه یافتگی جوامع را به اعتبار میزان نقش دانایی انسان‌ها در خلق ارزش افزوده جدید مورد بازنگری قرار داد مشخص شد در مقیاس کشورهای صنعتی از کل ارزش افزوده خلق شده چیزی حدود ۸۴ درصد آن متعلق به سرمایه‌های انسانی است و سرمایه‌های طبیعی و فیزیکی در مجموع حدود ۱۶ درصد در خلق ارزش افزوده جدید نقش دارند. این نسبت مشابه برای کشورهای در حال توسعه ۶۴ درصد است یعنی حتی در آن کشورها هم سرمایه‌های انسانی به طور متوسط ۶۴ درصد و مجموع سرمایه‌های فیزیکی و طبیعی با هم ۳۶ درصد در ایجاد و ارزش افزوده جدید نقش ایفا می‌کنند و به این اعتبار گفته می‌شود که انسان‌ها جایگاه و منزلت فوق‌العاده‌ای در فرآیند تولید پیدا کرده‌اند و به همین خاطر دگرگونی‌های بنیادی در روابط تولید و سازمان تولید رخ داده است. مثلاً بحث «تولید ناب» با استفاده از دستاوردهای فناوری اطلاعات، مایکروالکترونیک و . . . تولید را آنگونه منعطف کرد که به خواسته‌های هر مشتری منفرد پاسخگو است و این مسئله تنها یکی از وجوه دگرگونی‌های بنیادی است یا مثلاً انقلابی که در دانش مدیریت اتفاق افتاده است نشان می‌دهد الگوهای فردی مدیریت دیگر پاسخگو نیست و اکنون در راستای حداکثرسازی سود بنگاه‌ها روابط به جای اینکه سلسله مراتبی باشد جنبه شبکه‌ای پیدا کرده است و گفته می‌شود مدیری موفق است که هم‌طراز کارشناسان صاحب صلاحیت و پابه‌پای آنها با منطق دانایی فرآیند تولید را جلو ببرد و هر قدر آن وجه مشارکتی و هم‌طراز و همگون بودن سطوح مختلف مدیریتی افزایش یابد چشم‌اندازهای موفقیت از منظر اقتصادی بیشتر خواهد شد همگی ناظر بر درک جدیدی از منزلت انسان‌ها و تاثیر معنی‌دار توجه به حقوق بشر و احساسات و عواطف و خواسته‌های او بر عملکرد اقتصادی است. نکته دیگر که در این زمینه وجود دارد این است که همه این تحولات و بحث‌ها تصریح دارند که اگر ما بپذیریم که انسان‌ها در فرآیند تولید نقش برجسته و ممتازی پیدا کرده‌اند همه وجوه و شئون موثر در رفتار انسان برای توسعه ملی و بهبود عملکرد بنگاه‌ها نقش تعیین کننده پیدا می‌کند، طرز تلقی‌ها و فرهنگ آدمیان در کنار الگوی روابط و احساسات انسان‌ها همه باید در ابعادی خیلی فراتر از گذشته به رسمیت شناخته شود و تنها در آن صورت است که زمینه برای شکوفایی استعدادهای انسانی فراهم می‌شود و این شکوفایی هم منشاء جهش‌های معنی‌دار در عملکرد اقتصادی می‌شود. نکته‌ای که این مسئله را بسیار خطیر و شایسته تامل فوق‌العاده می‌کند این است که تحولاتی که در عرصه تکنولوژی انفورماتیک در حال ایجاد است سرعت و شتابی خارق‌العاده دارد. به عبارت دیگر قابلیت‌های مغزی انسان‌ها با تکیه بر این دستاوردها افزایش بیشتری داشته است. به این معنا که جایگاه انسان در فرآیند تولید و خلق ارزش افزوده جدید دائماً رو به ارتقا خواهد بود.

ادامه در صفحه ۱۲

تفسیر اقتصادی

تجربه‌ای از پوپولیسم

دکتر محمد طبیبیان

خوشبختانه خورجین تاریخ بشری پر است از تجارب آموختنی. برای بهره‌مندی از این همه تجارب باارزش فقط مختصری کنجکاوی، مطالعه و بصیرت لازم است. در اینجا یکی از این تجارب به اختصار مرور می‌شود. روزی روزگاری کشوری بود بسیار متنعم چنانکه در رده پنج کشور ثروتمند جهان قرار داشت. لکن طی چند دهه در مسیر سموم یک دولت پوپولیست با چنان مشکلاتی روبه‌رو شد که به رده کشورهای فقیر پیوست و پس از ده‌ها سال که از کنار رفتن آن دولت و آن شیوه و روش می‌گذرد همچنان آثار باقی‌مانده از آن دوران کماکان پابرجا و مشکل‌آفرین است. آن روزگاری که به آن اشاره شد اول قرن بیستم و آن کشور آرژانتین است. آرژانتین در اوائل قرن بیستم صادرکننده عمده دام و گوشت و محصولات کشاورزی بود و از این محل، درآمد قابل ملاحظه‌ای به دست می‌آورد. چنانکه درآمد سرانه این کشور در حد پنج کشور با بیشترین درآمد سرانه جهان بود. طبعاً اقشاری وجود داشتند که از بقیه ثروتمندتر بودند مانند زمین‌داران و اقشاری که فقیرتر بودند مانند کارگران و کشاورزان و طبعاً راهکارهای پایداری می‌توانست اندیشیده شود که از طریق آن ثروت کشور توزیع مناسب‌تری داشته باشد. همچنین روش‌هایی می‌توانست اندیشیده شود که خدمات اجتماعی به نحو بهتر و وسیع‌تری به اقشار کم‌درآمد ارائه شود. در اوائل قرن بیستم در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ حکومت این کشور یک دموکراسی ظاهری و در باطن اقتدارگرا بود شامل یک شالوده الیگارشی که در رأس آن یک رئیس جمهور قرار داشت و مانند کشورهای آن زمان دچار بحران داخلی و سردرگمی در روابط خارجی بود. گروه‌های کارگری در کنترل کمونیست‌ها، و شبه‌نظامیان خودکامه تحت امر طبقات حاکم بودند. بورژوازی نوپا و بدون احساس رسالت اجتماعی و مورد خصومت شدید کلیسای کاتولیک و زمین‌داران، طبقات زمین‌دار بدون توجه به شرایط عمومی کشور و متحد کلیسا و بنابراین زمینه بحران داخلی و کشمکش‌های گروهی خصوصاً با تحریک احزاب و گروه‌های کمونیست فراهم بود. طبعاً چنین زمینه‌های بحرانی منجر به ایجاد دولت ناپایدار شده و نگرانی قوت گرفتن کمونیسم در منطقه توجه آمریکا را به خود جلب کرده و عدم وجود حکومت قانون و دموکراسی تمام‌عیار و عدم هوشیاری طبقات متوسط و بیرون ماندن این گروه‌ها از معادلات سیاسی پای دخالت بیگانه را در امور باز کرده بود.

ادامه در صفحه ۱۲